



درس اخلاق ۱۳۹۸/۰۹/۰۷

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الأنبیاء و المرسلین سیما خاتمهم و أفضلهم محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) و أهل بیته الأطیین الأنجبین سیما بقیه الله فی العالمین بهم تتولی و من أعدائهم تتبرء إلى الله».

مقدم شما بزرگواران، برادران و خواهران ایمانی را گرامی می‌داریم و از ذات اقدس الهی مسئلت می‌کنیم آنچه خیر و صلاح و فلاح دنیا و آخرت مسلمین، ملت ما و شما بزرگواران است مرحمت بفرماید.

بحث‌های نهج البلاغه به کلمات پایانی این کتاب شریف در طی این سال‌ها گذشت. مستحضرید که این کلمات نورانی یا جزء خطبه‌های رسمی آن حضرت است یا جزء نامه‌های رسمی آن حضرت است یا جزء وصایا و عهد رسمی آن حضرت است و گرنه این طور نیست که حضرت این کلمه را یکجا گفته باشد؛ البته گاهی اتفاق می‌افتد که یک جمله‌ای را در یک محفلی بفرماید و گرنه غالب اینها مثل خطب یا نامه‌ها یا وصایا یا عهد آن حضرت است مخصوصاً این بخش‌ها که جزء وصایایی است که وجود مبارک آن حضرت به فرزندش امام مجتبی (سلام الله علیه) دارد.

فرمود: «الْفَقِيهُ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يَقْطُرِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَلَمْ يُؤَيِّسْهُمْ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ وَلَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ»^۱

فقیه کسی است که جامع علم و عمل باشد از یک سو؛ جامع حکمت نظر و حکمت عمل باشد از سوی دیگر. آنکه جامع معقول و منقول است جامع نظر و علم است تازه جمع مکسر کرده است؛ آنکه جامع بین معقول و منقول و مشهود است او جمع سالم کرده است. یک وقت است که کسی چند سال درس می‌خواند او جمعی نکرده است بخشی از علوم را مثلاً در حکمت نظری یاد گرفت؛ البته عالم است محترم است اهل بهشت است پیروان او اهل بهشت‌اند بحث در این نیست که چه کسی سعادتمند است، این بخش‌ها همه برای سعادتمندهاست؛ منتها مستحضری قرآن کریم تنها سعادت و بهشت رفتن را کافی نمی‌داند می‌فرماید مردان الهی کسانی هستند که ﴿إِذَا ثَلَيْتَ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾^۲ این تازه یک بخش است.

بعد از اینکه این ایمان را مزید کرد زائد کرد، در سوره «انفال» یک بیان، در سوره «آل عمران» بیانی دیگر؛ می‌فرماید: ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾^۳ این بخش میانی است. وقتی به کمال علمی رسید می‌فرماید: ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾^۴ این طور نیست که «لام»ی در اینجا حذف شده باشد که با آیه موافق باشد؛ «هم» یعنی «هم»! یعنی خود شخص می‌شود درجه. اینکه می‌گویند «اتحاد عاقل و معقول، عالم و علم، حاکم و حکمت» از همین قبیل است. ما هیچ دلیلی نداریم که بگوییم اینجا «لام»ی حذف شده است نخیر، خود این شخص بهشت است.

۱. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، حکمت ۹۰.

۲. سوره انفال، آیه ۲.

۳. سوره انفال، آیه ۴.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۶۳.

این بیان نورانی حضرت رسول (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) که فرمود: «أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ وَ هِيَ الْجَنَّةُ وَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ بَابُهَا»^۵ گرچه روایات بیش از این مقدار است و آن طوری که مرحوم ابن بابویه جمع کردند سی روایت است، غالب اینها «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيُّ بَابُهَا»^۶ است؛ اما در یکی دو تا روایت دارد که «أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ وَ هِيَ الْجَنَّةُ وَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ بَابُهَا»؛ من شهر حکمت هستم حکمت، بهشت است و ای علی، تو در این شهر بهشت هستی. اینها مجاز نیست. گفت: «خویش را تأویل کن نی ذکر را»^۷. اگر یک مطلب بلندی در قرآن یا روایات آمده اگر هیچ راهی نباشد مگر تأویل، انسان تأویل می‌برد؛ اما اگر اوجی دارد و خود انسان باید بالا برود تا خودش را تأویل کند نه این حدیث را، چرا بالا نرود و آن حدیث را نفهمد، فرمود: من شهر حکمت هستم.

این جمعی که می‌کنند می‌گویند بعضی جامع معقول و منقول‌اند، این جمع گاهی جمع سالم است کسی است که در علوم عقلیه مجتهد مسلم، در علوم نقلی مجتهد مسلم، این جمع سالم کرده است؛ ولی نسبت به شهود، تازه یا ناقص است یا اگر هم جمعی دارد جمع مکسر است. عالم کامل کسی است که جامع بین معقول و مشهود و منقول باشد؛ یعنی بین علوم نقلی، فلسفه و کلام، عرفان و شهود جمع سالم کرده باشد که لحظه‌ای از شریعت بیرون نرود و مشهودات را هم ببیند، آنچه را که اصحاب خاص حضرت می‌دیدند.

فقیه کامل کسی است که هرگز کسی را و جامعه‌ای را ناامید نکند فرمود: «الْفَقِيْهُ كُلُّ الْفَقِيْهِ» که مستحضرید آنچه در کتاب و سنت است اعم از این فقه رایج ما فقه و تفسیر و حدیث و سیره معصومین (علیهم السلام) همه اینها جزء فقه است. فقه تنها به این بحث احکام پنج‌گانه را فهمیدن نیست؛ فقیه کامل کسی است که جامعه را امیدوار کند و

۵. الأُمَالِي (لِلصَّدُوقِ)، النص، ۳۸۸.

۶. التَّوْحِيد (لِلصَّدُوقِ)، ص ۳۰۷؛ الأُمَالِي (لِلصَّدُوقِ)، النص، ۳۴۵.

۷. مثنوی معنوی مولوی، دفتر اول بخش ۵۹؛ «کرده‌ای تأویل حرف بکر را *** خویش را تأویل کن نه ذکر را».

ناامید نکند. سرّش آن است که کل جهان با امید زنده است، چیزی که حاکم کل جهان باشد مدیرکل باشد رهبری کل را بر عهده داشته باشد و از او بوی ناامیدی بیاید در عالم نیست. ما منتقمی داریم در قبال رحیم، ﴿إِنَّا مِنْ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ﴾^۸ این درست است، رثوف و رحیم هم درست است؛ اما نقشه عالم به دست منتقم نیست، چه اینکه نقشه عالم هم به دست رحیم نیست، رحیم مقابل دارد و آن منتقم است که ﴿إِنَّا مِنْ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ﴾ در قبال آن هم عفو است رثوف است رحیم است. نقشه عالم به دست رحمان است و رحمان مقابل ندارد این رحیم است که مقابل دارد و در قبال آن منتقم است.

کل عالم را رحمان دارد اداره می‌کند ﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾^۹ ﴿الرَّحْمَنُ﴾ معادل «الله» است این اسم اعظم است لذا شما در کتاب‌های ادبی ملاحظه کردید شواهدی که می‌آورند چه در قرآن چه در روایات، ﴿الرَّحْمَنُ﴾ را هرگز صفت چیزی قرار نمی‌دهند، همیشه موصوف است ﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾^{۱۰} «الرحمن کذا». ﴿الرَّحْمَنُ﴾ مثل «الله» همیشه موصوف است ﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾^{۱۱} «الله» هرگز صفت چیزی قرار نمی‌گیرد یا مبتداست یا خبر است ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾^{۱۲} ﴿الرَّحْمَنُ﴾ هم یا مبتداست یا خبر است هرگز صفت برای چیزی قرار نمی‌گیرد، آن که صفت قرار می‌گیرد رحیم است که مقابل دارد به نام منتقم، وگرنه کل نقشه عالم را ﴿الرَّحْمَنُ﴾ دارد اداره می‌کند؛ لذا هیچ کس در هیچ مقطع حق ناامیدی ندارد و اگر کسی ناامید باشد معنایش این نیست که دیگر کسی نیست که مشکل مرا حل کند، این

۸. سوره سجده، آیه ۲۲.

۹. سوره الرحمن، آیات ۱ - ۴.

۱۰. سوره فاتحه، آیه ۳.

۱۱. سوره اسراء، آیه ۱۱۰.

۴. سوره إخلاص، آیه ۱.

است که می‌گویند یأس از رحمت خدا کفر است. چرا کفر است؟ «لَا يَنَاسُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ»؛ «آیس» یعنی «آیس»، نه مأیوس. مأیوس حالا یا مفعول است یا معنای مفعولی را دارد، نباید بگوییم مأیوس شد، باید بگوییم «آیس» شد؛ به هر حال آیس شدن، ناامید شدن با ﴿الرَّحْمَنُ﴾ سازگار نیست چرا یأس از رحمت خدا کفر است؟ ﴿لَا يَنَاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾^{۱۳}، برای اینکه معنای آن این است که دیگر کسی نیست که مشکل مرا حل کند!

یک وقت است کسی می‌گوید من آن لیاقت را ندارم، مطلبی دیگر است؛ اما اگر یأس او به این آیس باشد به این معنا که دیگر در این عالم کسی نیست که مشکل مرا حل کند این می‌شود کفر ﴿لَا يَنَاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾؛ کل جهان را ﴿الرَّحْمَنُ﴾ دارد اداره می‌کند، وقتی ﴿الرَّحْمَنُ﴾ دارد اداره می‌کند انسان در تمام موارد می‌تواند بگوید خدا. در تمام حالات می‌تواند بگوید مشکل مرا تو حل می‌کنی.

سه جمله نورانی است، دو جمله‌اش معروف است، اما این جمله سوم به قدری شیرین است که خدا می‌داند! آن سه جمله که دو جمله‌اش معروف است این است «يَا مَنْ اسْمُهُ دَوَاءٌ» این معروف است، «وَذِكْرُهُ شِفَاءٌ» این هم معروف است؛ سومی این است: «يَا مَنْ يَجْعَلُ الشِّفَاءَ فِيمَا يَشَاءُ مِنَ الْأَشْيَاءِ»^{۱۴} خدایا! تو مثل یک طبیب نیستی که دستش بسته باشد؛ طبیب اگر بخواهد بیماری را دارو بدهد داروها مشخص است، یا شربت است یا فلان است اما شفا آنچه را که تو بخواهی «لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی»^{۱۵} نه اینکه علم تو تابع طب باشد، طب تابع خواست توست. تو اگر خواستی با آبی که یک کسی خواند و صلواتی و یا ذکر در آن دمید، شفا بدهی هر

۱. سوره یوسف، آیه ۸۷.

۲. الأمان من أخطار الأسفار و الأزمان، ص ۱۶۳.

۳. دیوان حافظ، غزل شماره ۴۹۳؛ «در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم *** لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی».

بدخیمی را شفا می‌دهی؛ این طور نیست که حالا تو منتظر باشی، فلان دارویی که کم است یا تحریم کردند یا می‌دهند یا نمی‌دهند، نه! «يَا مَنْ يَجْعَلُ الشِّفَاءَ فِيمَا يَشَاءُ مِنَ الْأَشْيَاءِ».

غرض این است که درست است که طیب محض اوست، «طیب اگر دوا دهد در آن دوا شفا بود»، ولی «حبیب اگر جفا کند در آن جفا وفا بود». او دستش بسته نیست؛ تمام گیاهان عالم را چه کسی آفرید؟ این خاصیت‌ها را چه کسی به آنها داد؟ این طور نیست که ذات اقدس الهی قدرتش، تابع گیاه و فلان عنصر و فلان ماده و مانند آن باشد، بلکه کل جهان تابع خواست اوست؛ «يَا مَنْ يَجْعَلُ الشِّفَاءَ فِيمَا يَشَاءُ مِنَ الْأَشْيَاءِ» اگر گفتیم فلان توسل، فلان دعا، فلان ذکر، فلان غذا، در آنجا نذری وجود مبارک علی اصغر می‌دهند، کسی رفت و یک لقمه خورد و شفا گرفت، ما دلیلی بر نفی نداریم «يَا مَنْ يَجْعَلُ الشِّفَاءَ فِيمَا يَشَاءُ مِنَ الْأَشْيَاءِ».

غرض این است که مهندسی کل عالم به دست ﴿الرَّحْمَنُ﴾ است نه «الرحیم». رحیم همان رحمت خاصه است که مؤمنین است که ﴿وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ﴾^{۱۶} به مؤمنین در قبال منتقم. پس کسی که جمع کرده است بین معقول و مشهود و منقول و به هر حال جمع بین قرآن و عترت، جمع بین علوم عقلی و نقلی، یک فقیه کامل است، هرگز حرف ناامیدکننده نمی‌زند جامعه را همیشه امیدوار می‌کند «الْفَقِيهُ كُلُّ الْفَقِيهِ». یک وقت است که کسی کافر محض بود در همین صدر اسلام هست که عمری را بت‌پرستی کرد و عمری را در برابر پیغمبر ایستاد، آخرین لحظه - در قصه هم هست در تاریخ هم هست - توبه کرد و بدون اینکه یک رکعت نماز بخواند در همان جا حادثه‌ای پیش آمد و رحلت کرد مستقیماً به بهشت رفت او که کاری نکرد، گفت خدایا آمدم آخرین بار بود و فرصت نکرد موقع نماز نشد تا نماز بخواند به ماه روزه هم نرسید تا روزه بگیرد همین! عمرش تمام شد؛ این خداست منتها ما باید خودمان

را به او بسپاریم کجا لایق هستیم و کجا لایق نیستیم هرگز حق ناامید شدن نداریم. وجود مبارک حضرت امیر فرمود فقیه کامل کسی است که هرگز جامعه را ناامید نکند.

مستحضرید که این فقه، یک فقه اصطلاحی است که ما در حوزه‌ها مشغول هستیم؛ یک فقه در قرآن و روایات آن معنای جامع را دارد که ﴿لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾ انذار برای بحث‌های تفسیری است برای آیات تفسیری است برای آیات انتقام است و مانند آن ﴿فَلَوْ لَا نَفَرَمِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ لِيُنْذِرُوا﴾^{۱۷} نه «لیبلغوا»، نه اینکه احکام شرعی را بگویند، احکام شرعی را می‌گویند ﴿لِيُنْذِرُوا﴾، تبلیغ می‌کنند ﴿لِيُنْذِرُوا﴾، اصل آن ﴿لِيُنْذِرُوا﴾ است. این ﴿لِيُنْذِرُوا﴾ به بحث‌های تفسیری و روایی که مربوط به آیات معاد است آیات اخلاقی است خواهد بود.

غرض این است که حضرت فرمود: «الْفَقِيهُ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يَقْطُرِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ»؛ حالا ده‌ها تحریم باشد در رحمت الهی که تحریم نیست کار هم به دست اوست منتها ما وظیفه‌ای داریم که کوتاهی نکنیم این درست است، مسئولین ما موظف‌اند شب و روز تلاش کنند در خدمت مردم این درست است؛ اما ما بگوییم راه بسته است این را حق نداریم. فلان کس تحریم کرد فلان جا تحریم کرد، ما دیگر راهی نداریم، این را ما حق نداریم.

پس «فهاهنا امورٌ ثلاثة»؛ یکی اینکه خودمان تا می‌توانیم تلاش و کوشش کنیم. یکی اینکه بر مسئولین ما لازم است عالمانه و محققانه شب و روز تلاش و کوشش کنند، این دو تا. سوم اینکه ما حق نداریم وقتی ناامید شویم که بگوییم حالا راه بسته است حالا چه کنیم این را ما حق نداریم؛ برای اینکه ما به خدای ﴿الرَّحْمَنُ﴾ مرتبط هستیم که قدرتش نامتناهی است. این قصه را که قبلاً هم به عرض شما رسید! مرحوم کلینی خدا غریق رحمتش کند کتاب

شریف کافی می‌دانید هشت جلد است همه‌اش نور است؛ اما جلد اول و دوم خیلی عمیق و علمی است، جلد سوم تا هفتم این پنج جلد در فقه است، جلد هشتم آن خیلی شیرین است قصه‌های شیرین، حکایت‌های شیرین، روایت‌های شیرین. در آنجا دارد وقتی خلیفه سوم یعنی کسی که خود را به خلافت می‌نامد خواست اباذر(رضوان الله تعالی علیه) را از مدینه به ریزه تبعید کند، نمی‌دادم ریزه تشریف بردید یا نه! مشرف شدید یا نه! یک روستای بسیاری ضعیف و کوچکی است که الانش آباد نیست چه رسد به آن وقت. قبر شریف اباذر هم در آن سنگ‌ها دفن است قبر مصطلحی نیست. خواستند آن روز او را به ریزه تبعید کنند، این هم چند تا بز بیشتر نداشت، نه آب کافی داشت نه علف کافی داشت و گفتند کسی حق ندارد اباذر را بدرقه کند، او باید به ریزه برود تبعید شود. ریزه یک روستای بسیار بسیار کوچک بین مکه و مدینه است؛ ولی وجود مبارک حضرت امیر اعتنایی نکرد و حضرت امام حسن و امام حسین اعتنا نکردند بعضی از اصحاب اعتنا نکردند، اینها تا آن مرز وداع، اباذر را بدرقه کردند هر کدام فرمایشی فرمودند. وجود مبارک حضرت امیر به اباذر فرمود: اباذر! اگر تمام روی زمین مثل مس فلزی باشد که هیچ گیاهی از روی زمین نروید و هیچ قطره بارانی از فضا و هوا نیارد، خدا می‌تواند بنده‌اش را روزی بدهد؛ اباذر عرض کرد من هم قبول دارم، این علی است! این یعنی چه؟ یعنی کلید این نظام، نقشه این نظام به دست «الرحیم» نیست که مقابل دارد، به دست «الرَّحْمَنُ» است؛ «الرَّحْمَنُ» دارد عالم را اداره می‌کند «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»؛ «الرَّحْمَنُ» مقابل ندارد لذا همیشه و همه جا «الرَّحْمَنُ» موصوف است؛ لذا ما هیچ حق نداریم در هیچ مرحله‌ای ناامید باشیم. به هر حال این همه کفار با یک «لا اله الا الله» گفتن با شهادتین جاری کردن و با دو سه روز زندگی کردن، همه بهشتی شدند. مگر این سلمان و اباذر و مقداد و اینها

سوابق بت پرستی چندساله و چندین ساله نداشتند؟ همین طور بود. پس می شود برگشت به رحمت و صفت رحمانیه الهی.

اما کلمه: «أَوْضَعُ الْعِلْمَ مَا وَقَفَ عَلَى اللِّسَانِ وَأَرْفَعُهُ مَا ظَهَرَ فِي الْجَوَارِحِ وَالْأَرْكَانِ»^{۱۸} فرمود ما یک علم نازل داریم یک علم کامل داریم. گاهی علم نازل و کامل را به این ابتدایی و متوسط و میان رشته ای و اینها تقسیم می کنند این تقسیم به لحاظ علم است. یک وقت تقسیم به لحاظ معلوم و واقعیت است، یک وقت تقسیم به لحاظ جامعیت خود علم است. فرمود نازل ترین علم این است که انسان چیزی را یاد بگیرد بخواهد تدریس کند یا بخواهد تألیف کند یا همین، در افق زبان اوست در منطقه دست اوست، با دست کتاب های عمیق علمی می نویسد، با زبان درس های عمیق علمی بیان می کند، اینها پست ترین علم است؛ وضع، موضوع، یعنی نهادین، پست ترین.

رفیع ترین علم آن است که از دست و زبان به جان بیاید به دل بیاید به چشم بیاید به گوش بیاید، آن چشمی که - خدای ناکرده - ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾^{۱۹} را عمل نمی کند آن عالم نیست، آن دستی که گاهی رومیزی می گیرد گاهی زیرمیزی می گیرد عالم نیست، آن قلبی که به دنیا گرایش دارد به «عَفْطَةَ عَنَز»^{۲۰} گرایش دارد عالم نیست. فرمود پست ترین علم آن است که فقط در دست و زبان باشد، خوب حرف می زند خوب درس می گوید، خوب کتاب می نویسد همین! این به درد چیزی نمی خورد. رفیع ترین علم و برجسته ترین علم آن است که در تمام اعضا و جوارح او ظهور کند این است که در دستورات دینی ما گفتند که «مَنْ لَا يَنْفَعُكَ لِحْظُهُ لَا يَنْفَعُكَ لَفْظُهُ»؛ آنکه دیدارش نتواند انسان را عوض بکند، لفظ او هم عوض کننده نیست. آن عالمی که شما همین که دیدی چگونه زندگی می کند

۱. نهج البلاغة (للصباحي صالح)، حکمت ۹۲.

۱۹. سوره نور، آیه ۳۰.

۲۰. نهج البلاغة (للصباحي صالح)، خطبه ۳.

شما را عوض نمی‌کند، لفظ او هم عوض نمی‌کند؛ «من لا ینفعک لحظه لا ینفعک لفظه». به عیسی‌ای مسیح (سلام الله علیه) گفتند با چه کسی بنشینیم؟ فرمود «مَنْ تُذَكِّرُکُمُ اللَّهُ رُؤُوسَهُ»^{۲۱} آن کسی که دیدارش گفتارش رفتارارش شما را به یاد خدا بیندازد.

اما کلمه بعدی: «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ» - این هم به کسر ضبط کردند هم به فتح - «كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ [الْحِكْمَةِ] الْحِكَمِ»^{۲۲} ظاهر این همان طوری که ابن ابی الحدید معنا کرد،^{۲۳} حکیم بزرگوار ابن میثم معنا کردند این است که همان طوری که زمان فصلی دارد به نام بهار، فصلی دارد به نام پاییز، زمان گاهی شاداب است زمان، زمان شادابی است، گاهی پژمرده است؛ دل‌ها هم گاهی بهاری دارد و پاییزی، گاهی شاداب است گاهی افتاده است بی‌میل است خسته است. اگر دل‌های شما خسته است آن را با کلمات حکیمانه و ظریف و لطیف شادابش کنید. بهارِ دل به این است که انسان یک کلمات لطیف و پیام‌های لطیف و شعرهای لطیف و حدیث‌های لطیف و معانی لطیف را به دل عرضه کند. فرمود همان طوری که ما در فصل‌های مختلف جهان طبیعت بهاری داریم و پاییزی، دل‌ها هم گاهی بهاری دارد و پاییزی، وقتی پاییزش فرا رسید و دل خسته است با طرائفِ حِکَم، آن را شاداب کنید؛ یعنی آن ادبیات لطیف، آن کلمات لطیف، آن کلمات موعظه‌کننده، آن کلمات که بی‌اعتباری دنیا را تبیین می‌کند اینها را که مطالعه کنید خستگی ذهن، خستگی دل برطرف می‌شود حادثه‌ای دیدی، افرادی دیدی، صحنه‌ای دیدی، پژمرده شدید متأثر شدید این کلماتی که دنیا را وصف می‌کند وظیفه ما را در این دنیا تبیین می‌کند آنها را که مطالعه کنید بهاری نصیب شما می‌شود.

۲۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۹.

۲۲. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، حکمت ۹۱.

۲۳. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحدید، ج ۱۸، ص ۲۴۶.

این را چه ابن ابی الحدید چه جناب ابن میثم این طوری معنا کردند. اما برخی از شارحان نهج البلاغه گفتند که این «طَرَائِفَ الْحِكَمِ» اختصاصی به مسائل علمی ندارد. حضرت می‌خواهد بفرماید هم آنها درست است هم اینها که ما می‌گوییم و آن این است که اگر یک وقت از مطالعه خسته شدید یا از اوضاع روزگار خسته شدید یا از رفتار بعضی‌ها خسته شدید، یک مقدار هم سری به باغ‌ها بزنید، سری به بستان‌ها بزنید، قدری هم به مناظر طبیعی سر بزنید، شاداب شوید که خستگی شما برطرف بشود. این اگر با یک بیان دیگری تکمیل بشود قابل قبول است و گرنه بعید است که یک انسان خسته را به باغ و پارک ببرند، آن وقتی حوادث تلخ مردم را می‌بینند، آن اختلاس و نجومی را می‌بینند، برود در پارک قدم بزنند، این افسردگی او برطرف بشود این آن نیست. یک وقت است که نظیر سعدی این طرائف حکم را در باغ‌ها پیاده می‌کند:

توحیدگوی او نه بنی آدمند و بس *** هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد^{۲۴}

یک وقت انسان می‌بیند که در باغ این چهچه بلبل را، «لا اله الا الله» می‌بیند، چه اینکه «لا اله الا الله» او همین است، این می‌شود جزء «طراف الحکم». یک وقت می‌خواهد در باغ‌ها و بوستان‌ها بگردد و یک یا دو ساعت در پارک بگردد این از آن طرف می‌بیند یک عده اختلاس دارند یک عده نجومی دارند حالا این یک ساعت در پارک بگردد، این پاییز دلش را بهار نمی‌کند. آنکه پاییز دل را بهار می‌کند:

توحیدگوی او نه بنی آدمند بس *** هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد

این بیان نورانی امام سجاد را نگاه کنید، در همان جلد هشت کافی است که فرمود این گنجشک‌ها «بین الطلوعین» می‌دانید چرا این قدر سروصدا می‌کنند؟ اینها صبح بلند می‌شوند، چون خدا فرمود خیلی از اینها هستند

که صبح با دست خالی بلند می‌شوند، شب با شکم سیر می‌خوابند، این را او گفته، فرمود: ﴿وَكَايْنٌ مِّنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ﴾^{۲۵} فرمود آقایان! این حیوانات را ببینید، بعضی اهل پس‌اندازند مثل موش و مور، بله این صبح با دست پر بلند می‌شود شب هم شکمش سیر است؛ اما شما میلیون‌ها پرنده می‌بینید که از شرق به غرب از شمال به جنوب در پرواز هستند، صبح که از لانه درآمدند دستشان خالی است، شب که می‌خوابند با شکم سیر می‌خوابند. میلیون‌ها ماهی در دریا این است میلیون‌ها پرنده در فضا این است. فرمود: ﴿وَكَايْنٌ مِّنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا﴾ اهل ذخیره نیست روزی‌اش را که حمل نمی‌کند ﴿لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ﴾. شما آنهایی هم که اهل بانک و ذخیره و ربا هستند که دستشان به حسب ظاهر پر است با شکم سیر می‌خوابند بسیاری از مردم که صبح بلند می‌شوند با دست خالی بلند می‌شوند اینها هم می‌توانند با شکم سیر بخوابند منتها غفلت نکنند؛ همین آیه باعث شد که عده زیادی از مکه به مدینه مهاجرت کردند که در نوبت قبل هم به عرض شما رسید. فرمود خدا خدای موش و مور نیست خدا خدای موش و مور و کبک و تیهو و آهو و بلبل و مانند آن هم هست کدام بلبل اهل ذخیره است مثل موش؟ کدام کبک اهل پس‌انداز است مثل مور؟ اینها نیستند فرمودند: ﴿وَكَايْنٌ﴾ ﴿كََايْنٌ﴾ یعنی چقدر؟ فراوان، ﴿مِّنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ﴾.

در این روایات که سراسر «كَلَامُكُمْ تُورُ»^{۲۶} است، فرمود کسی که وضع مالی او خوب است در کیف و در جیب او مال فراوان است، تکیه او به جیب و کیف خودش بیش از تکیه او به قدرت الهی باشد او مؤمن کامل نیست؛ او معلوم می‌شود که مشکل دارد. درست است که خدا را شکر که داری، خدا را شکر که جیب ما پر است، خدا را شکر که کیف ما پر است، خدا را شکر که پس‌انداز داریم؛ اما اعتماد «بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ أَوْثَقُ بِمَا فِي يَدِهِ» این می‌شود

۲۵. سوره عنکبوت، آیه ۶۰.

۲۶. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۶.

توحید.^{۲۷} انسان مالی دارد در دم دست است مالی هم دارد در گاوصندوق، به کدام امیدوارتر است؟ به آن گاوصندوق، برای اینکه آن در دسترس کسی نیست. فرمود مالی که نزد خدا داری به منزله یک گاوصندوق است در دست کسی نیست که سهم شما را بگیرد. خدای سبحان هم فرمود شما عائله من هستید فرمود اگر مرا رها کردید مشکل خودتان هست. این با «علی» تعبیر کرده آیه شش سوره مبارکه «هود»: ﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾^{۲۸} فرمود من مسئول هستم شما عائله من هستید، چگونه می شود که من شما را رها کنم؟ اما شما بیاید بگیرید ما داریم سهمیه را می دهیم شما اینجا را رها کردید رفتید جای دیگر، آنجا که خبری نیست.

تنها انسان نیست، فرمود شما چه کار دارید این خرس قطبی، حالا شش ماه باید بخوابد بله، من این قدر به او می دهم که شش ماه بخوابد، بعد بیدار بشود، این به تو چه؟ این ﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ﴾ مفید عموم است. حالا چه کار دارید مار و عقرب نیش دارند یا فلان حیوان حرام گوش است یا «نجس العین» است؟ این مخلوق من است عائله من است. فرمود من هم او را باید اداره کنم هم این را باید اداره کنم هم انسان ها را اداره کنم؛ منتها آنها می گویند خدا شما نمی گوید. آنها به دنبال سفره من می گردند شما مرا کنار گذاشتید به دنبال زید و عمرو رفته اید، تقصیر خودتان است. هیچ کسی نیست بگوید خدا و جواب نشنود این خداست. اگر این است جا برای اینکه انسان پاییز داشته باشد و بهار نداشته باشد و نتواند دل پاییزی را بهاری کند، تقصیر خودش است.

غرض این است که هم آن کلماتی که ابن ابی الحدید گفت و ابن میثم تصدیق کرد، این حق است هم رفتن به پارکی که انسان صدای بلبل را به عنوان یک «لا اله الا الله» سعدی تلقی کند «هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد» آن وقت چنین کسی با روحیه و بانشاط برمی گردد.

۲۷. عیون الحکم و المواعظ (اللیثی)، ص ۵۴۳.

۲۸. سوره هود، آیه ۶.

حالا ملاحظه بفرمایید این کلمات را که سید رضی (رضوان الله تعالی علیه) در نهج البلاغه ذکر کردند، در کتاب شریف تمام نهج البلاغه صفحه ۳۱۰ که حضرت فرمود: «فِي صِفَةِ مَنْ يَتَّصِدِّي لِلْحُكْمِ بَيْنَ الْأُمَّةِ وَ لَيْسَ لِدَٰلِكَ بِأَهْلٍ» کسی که حکم و حاکم شد بین مردم و صلاحیت این را ندارد، مطالب و بیانی فرمود. فرمود: «الْفَقِيهُ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يَقْنَطِرِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ لَمْ يُؤَيِّسْهُمْ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ وَ لَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ وَ لَا يُرَخِّصُ لَهُمْ فِي مَعَاصِي اللَّهِ وَ لَا يَنْزِلُ الْعَارِفِينَ الْمُوَحِّدِينَ الْجَنَّةِ» و کذا و کذا این در صفحه ۳۱۰ است.

اما آن جمله دیگر که فرمود: «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ» در صفحه ۳۷۰ است که «فِي الْحِطِّ عَلَى الصَّدَقَةِ وَ بَيَانِ فَوَائِدِهَا»، این جزء وصایای آن حضرت است که چندین صفحه است و این کلمه قصار یکی از آن کلمات نورانی است. اما آنکه فرمود: «أَوْضَعُ الْعِلْمَ مَا وَقَفَ عَلَى اللِّسَانِ» در صفحه ۹۶۶ است که در وصایای نسبت به وجود مبارک امام مجتبی (سلام الله علیه) است.

من مجدداً مقدم شما را گرامی می دارم از ذات اقدس الهی مسئلت می کنیم که نظام ما رهبر ما مراجع ما حوزه ها و دانشگاه های ما، دولت و ملت و مملکت ما را در سایه ولیّ اش حفظ بفرماید!

روح مطهر امام راحل و شهدا را با اولیای الهی محشور بفرماید!

خطرات بیگانه ها را به استکبار و صهیونیسم برگرداند!

امنیت و اقتصاد سالم، امانت سالم، آسایش سالم، طبّ سالم، رفاقت سالم، وحدت سالم همه نعمت های معنوی را بر این ملت و بر شما بزرگواران برادران و خواهران ارزانی بدارد و بین ما و قرآن و عترت جدایی نیندازد و این نظام را تا ظهور صاحب اصلی اش از هر خطری محافظت بفرماید!

«غفر الله لنا و لكم و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته»